



جمعه

ضمیمه نوجوان

شماره ۷۴ = ۲۹ مهر ۱۴۰۰

**نوجوان**  
بازار



سید سپهر  
جمعه‌زاده



پیام‌های خود را به  
پست الکترونیکی  
ضمیمه نوجوانه  
به نشانی  
زیر ارسال کنید.  
info@jamejamdaily.ir

شماره پیامک  
۳۰۰۰۱۲۲۳  
نیز راه ارتباطی  
دیگر ما  
با شماست



## پرده برداری از شخصیت حکیم

سلام، من را ببینید. من حکیم هستم. مدت هاست که دست به قلمم، کسی نداند، شما که بهتر می‌دانید سال‌هاست خاطرات و حکایات مختلف خود را برای شما نوجوان‌ها می‌نویسم و می‌دهم تا به زور هم که شده در روزنامه‌های کثیرالانتشار به چاپش برسانند، اما نمی‌دانم این چه حکمتی است که آثارم را نخوانده بلکه منفی ۷ است. این یعنی نه تنها کسی آثارم را نخوانده بلکه هفت نفر هم پیدا شده‌اند که با مطالب فاخر حقیر، شیشه پاک کرده‌اند و بقیه‌اش را هم لای سبزی پچیده‌اند! مدت‌هاست که این سؤال ذهنم را درگیر کرده بود که به راستی شما چه می‌خوانید؟

اولش با خودم گفتم کتاب درسی را مجبورید بخوانید، پس بهتره بیایم آنجا سراغ‌تان؛ منتها وقتی خبر رسید علی‌لندی عزیزم قرار است وارد کتاب درسی شود، خجالت کشیدم که من هم خود را لایق بدانم. پس دست به عملی دیگر زدم، جناب «عقل کل» دوست و برادر ارجمندم در جایی اشاره داشته‌اند که بعضی از شما نوجوانان امروزی بیشتر سر در کتاب‌های هری پاتر و داستان‌هایش دارید. پس فرصت را غنیمت دانستم و با تهدید و تطمیع سرکار خانم جی.کی. رولینگ او را مجبور ساختم تا به یک نحوی مراد در این داستان‌ها جا کند. لطفاً این راز مرا جایی فاش نکنید اما اگر سربالش را هم دیده باشید نقش آلبوس دامبلدور، مدیر مدرسه‌ها گوارتر را اینجانب ایفا کرده‌ام که تجربه بسیار شیرینی بود. آنجا که کار تمام شد، از این و آن شنیدم که حالا کتاب‌های روان‌شناسی توی بورس است، از همان‌ها که یا باید قورباغه‌ات را قورت بدهی یا باید تخت را مرتب کنی یا این‌که باید بگردی ببینی چه کسی پی‌یرت را جابه‌جا کرده است! البته تجربه نشانم داد که معمولاً نه قورباغه در

حلق خلق... جامی شود و نه شما نوجوان‌ها عادت دارید تخت‌تان را مرتب کنید و نه بالاخره دزد پنیر پیدا می‌کنید. مشکل اینها نیست، پس برای این‌که مشکلات‌تان حل و فصل شود بروید کتاب «حکیم زمانه‌ات را گاز بن» را از سایت‌های معتبر به قیمت گزاف خریداری و استفاده کنید. نامرد روزگارید اگر یک درصد خیال کنید مولف کتاب بنده باشم، هرگز چنین سخن راست و حقی را بر زبان نرانید.

بعد از مدتی از فضای نخبگانی جامعه دریافتم که کتاب‌های فلاسفه را نخواندن خود به خود به سرانه مطالعه کمک می‌کند. چگونگی‌اش را نمی‌دانم ولی کمک می‌کند. لذا به سرعت رفتم به یک سلمانی، ریش‌های پنبه‌ای سفیدم را هدیه کردم به آقای آرایشگر ولی دست به سیل‌های پریشان برآمده‌ام نزد و حتی رنگ‌شان هم کردم. رنگ سیاه پرکلاغی، با آن حال بعد از سلمانی کتابی نوشتم با این عنوان که «هستم اگر نیستم، اگر نروم نیستم، باشم اگر نیستی، نیستی اگر زنده‌ام!» با این‌که این کتاب به تیراژ بالا چاپ شد و هزاران بزرگداشت در اینجا و آنجا برایم گرفتند اما نه تنها مشکل اصلی حل نشد بلکه من همیشه در عذاب بودم، چون آن زیربوی خوبی نمی‌داد، زیربغل مردم را می‌گویم، چرا که جای کتاب و منی که در آن بودم دائم آنجا بود و نه روبه‌روی چشم‌ها!

به عنوان آخرین شانس که باید امتحان می‌کردم، سراغ کتاب‌های کسب و کار رفتم؛ زیرا در یکی از کشورهای دوره‌از وقتی یک بنده خدایی که قبلاً روی صندلی ریاست جمهوری می‌نشست، همه مردم را به سرمایه‌گذاری در بورس دعوت

کرد، خرد و کلان وزن و مرد و پیر و جوان ریختند توی بورس. از این قافله حتی نوجوان‌ها نیز استثناء نشدند و طولی نکشید در بازار، کتاب‌هایی شبیه «چگونه از کاه، کوه بسازیم؟»، «شروع درآمدزایی میلیاردی با یه قرون!»، «زایمان درآمد با کمترین درد و خونریزی» پرفروش شد. برای همین موضوع من هم به سرعت یک دست‌کت و شلوار آبی نفتی خریدم و تن زدم و به یک ریش پروفیسوری شروع کردم به کوچینگ!

این وسط البته یک مشکل کوچک وجود داشت و آن مشکل این بود که جدول بورس کشور ارادت شدیدی به پرسپولیس داشت و هیچ جوهر پیراهن سرخ را از تنش در نمی‌آورد و همین موضوع به ظاهر ساده باعث ضرر گسترده شده بود. البته قبول دارم این یک فقره انصافاً سرانه مطالعه را بالا برد اما بعد از این‌که مردم ضرر کردند باز هم سرانه مطالعه همان قدر بالا می‌تواند بماند! چرا که هر روز کرور نامه فدا می‌بشی! خطاب به مسؤولان نوشته شد که با خواندن‌شان هم کمک

شایانی به سرانه مطالعه می‌شود هم  
وضع زندگی  
مردم!



شماره قبل عکس زیر را برای شما قرار دادیم. تعدادی از جملات برگزیده دوستان‌تان را در ادامه می‌خوانید.

عکس بی‌قاب

